**بررسی نقش تربيت اخلاقی از ديدگاه پيامبراعظم (صلی الله علیه و آله) درجهت تحقق وظايف فردی واجتماعی**

سال اول، شماره دوم، بهار 1389، ص 97 ـ 116

زهرا بيات\*

چكيده

تربيت اخلاقي فرآيند زمينه‌سازي و به كارگيري شيوه‌هايي براي شكوفا‌سازي، تقويت و ايجاد صفات و رفتارهاي اخلاقي، و اصلاح و از بين‌بردن رفتارها و آداب غيراخلاقي در انسان است. بي‌ترديد، اصلاح و تهذيب نفس در سعادت فردي و اجتماعي، و دنيوي و اخروي انسان نقش بسزايي دارد. بر اين اساس، اين تحقيق به بررسي نقش تربيت اخلاقي از ديدگاه پيامبر اعظم‌(ص) در جهت تحقق وظايف فردي و اجتماعي مي‌پردازد.

در اين پژوهش از روش بررسي اسنادي و كتابخانه‌اي، و تحليل مباحث استفاده شده است. نتيجة كلي به دست‌آمده اين است كه تربيت اخلاقي از ديدگاه پيامبر اعظم(ص) در جهت تحقق وظايف فردي و اجتماعي، جامعة اسلامي را به سوي كمال و مصونيت در برابر ساير موانع و مشكلات و ناهنجاري‌ها رهنمون مي‌شود. آنچه كه انسان را به اين كمال مي‌رساند، تربيت اوست و در راستاي تحقق يافتن فضايل اخلاقي و پرهيز از رذايل اخلاقي است تا بدين وسيله، انسان به كمال و سعادت الهي برسد.

كليد واژه‌ها: پيامبر اعظم(ص)، وظايف فردي، وظايف اجتماعي، تربيت اخلاقي.

مقدمه

نقش شگفت‌انگيز تعليم و تربيت در زندگي انسان و حتي حيوان، بر هيچ خردمندي پوشيده نيست و تاكنون هم در ضرورت آن ترديد نشده است؛ چراكه تعليم و تربيت درست مي‌تواند فرد را به اوج ارزش‌ها برساند و اگر غلط افتد، وي را به سقوط كشاند؛ زيرا آدمي (برخلاف حيوانات كه آگاهي‌ها و نيازهاي خود را به‌صورت غريزي مي‌دانند) در آغاز ولادتش فاقد علم و ادراك، و تربيت و كمال است و به‌تدريج با تعليم و تربيت مستقيم و غيرمستقيم، استعدادهاي بالقوه او به فعليت مي‌رسند و رشد و تكامل مي‌يابند؛ چنان‌كه قرآن مجيد مي‌فرمايد:«وخداوند شما را از شكم مادرانتان بيرون آورد، درحالي كه هيچ نمي‌دانستيد و براي شما گوش و ديدگان و دل‌ها قرار داد تا شكرگزار باشيد». (نحل: 78)

ازاين‌رو مكتب اسلام براي تربيت در تمام مراحل و مقاطع زندگي (حتي پيش از ولادت، حين تولد و دوران شيرخوارگي و ...)، دستورهاي ويژه اي داده است تا انسان از كودكي در كانون خانواده و در آغوش والدين، معلم و فرهنگ محيط، تعليم و تربيت مناسب و لازم را ببيند و براي مراحل عالي‌تر زندگي انساني آماده شود و پرورش يابد. بر اين اساس، شكوفايي استعدادها و ارزش‌هاي والاي انساني بر تعليم و تربيت استوار است و انسان‌شدن انسان و رسيدنش به كمال نهايي، همه مرهون تعليم و تربيت درست است. آري، آفرينش انسان به‌گونه‌اي است كه سيما و سيرت‌، و دنيا و آخرتش با تعليم و تربيت ساخته‌وپرداخته مي‌شود و به كمال وجودي شايستة حال خود مي‌رسد؛ زيرا تا انسان خويشتن را نشناسد و رابطة خود را با جهان، خلق و خالق نيابد و نداند كه از كجا آمده و در كجاست و به سوي كدامين مقصد در حركت است، و چه برنامه و راهي را بايد دنبال كند، هرگز هدف و هويتي انساني نخواهد داشت و اين موهبت تنها در پرتو تعليم و تربيت به دست مي‌آيد.

تعليم و تربيت از آغاز زندگي بشر برروي كرة خاكي و تصرف او در طبيعت و تأثير وي در جامعه وجود داشته است و همواره شناسايي نيازهاي مادي و معنوي انسان و روش ارضاي آنها از طريق تعليم و تربيت به دست مي‌آمده و به نسل بعد منتقل مي‌شده است تا رفته‌رفته دامنة اين شناخت به رشد و دانش و فناوري امروز رسيده است. تعليم و تربيت (اعم از رسمي و غيررسمي، و عمدي و غيرعمدي) نه‌تنها مي‌تواند در رشد اخلاقي، عقلاني، رفتاري و تربيت جسماني فرد مؤثر باشد، بلكه وسيله‌اي براي رفع نيازهاي حقيقي (اقتصادي، سياسي، نظامي و ...) و مصالح اجتماعي به شمار مي‌آيد؛ يعني نقش تعليم و تربيت نه تنها در عينيت بخشيدن به زندگي مادي و معنوي فرد متوقف و محدود نمي‌شود، بلكه تمام شئون اجتماعي او را دربرمي‌گيرد و عامل رشد و تحول اساسي جامعه مي‌گردد. از اين رهگذر است كه با اطمينان مي‌توان گفت: مشخصة يك جامعة سالم و رشد‌يافته، تنها داشتن موقعيت جغرافيايي خوب و معادن متنوع و منابع مالي نيست، بلكه نظام تعليم و تربيتي زنده و مترقي است كه انسان‌هايي آزاده، مستقل، خلاق، مبتكر و تلاشگر مي‌سازد تا جامعه را در زمينه‌هاي علوم، صنايع، اقتصاد، سياست و ... از عقب‌ماندگي نجات دهند؛ زيرا همة اصلاحات و فعاليت‌ها، به‌وسيلة انديشه و تلاش انسان انجام مي‌گيرد و وقتي او صالح و سالم پرورش يافت، همه‌چيز به‌خوبي ساخته مي‌شود.

طرح مسئله و بيان آن

اخلاق عبارت است از ملكات و هيئت‌هاي نفساني كه اگر نفس به آنها متصف شود، به ٱساني كاري را انجام مي‌دهد. همان‌گونه‌كه صاحبان صنعت‌ها و حرفه‌ها به آساني، كار خود را انجام مي‌دهند، صاحبان ملكات فاضله و رذيله هم به سادگي، كار خوب يا بد مي‌كنند. پس اخلاق عبارت است از ملكات نفساني و هيئت‌هاي روحي كه باعث مي‌شود كارها ـ زشت يا زيبا‌‌ـ به‌آساني از نفس متخلق به اخلاق خاص، نشئت بگيرند.

راه و روش اخلاق نيك را بايد از قرآن آموخت

انبيا و اوليا را اين كتاب راهنمايي كرده، در راه صواب هركه را زين راه بينش بيشتر، در مقام قربِ حق او بيشتر.

«اوست خدايي كه در ميان مردم بي‌دانش مكه پيامبري از نوع خودشان برانگيخت تا آيات او را بر آنان از لحاظ اخلاق تلاوت كند و علم كتاب و حكمت را به آنان بياموزد؛ هرچند از پيش در گمراهي آشكار بوده‌اند».(جمعه: 2) پس اخلاق را بايد از اهلش آموخت و منابع آن، سيرة بزرگان دين و شرع است كه اخلاق را از كلام و وحي الهي الهام گرفته‌اند. علم اخلاق يكي از مهم‌ترين علومي است كه حضرت رسول اكرم(ص) آن را توصيف فرموده است. آن حضرت در ضمن روايتي مي‌فرمايد: علومي كه سعادت بشر را تأمين مي‌كند، علم آيات محكم الهي، علم شريعت و احكام معتدل اسلام و علم اخلاق و عادت پسنديده در ميان جامعه است؛ بلكه مي‌توان گفت: اخلاق نيكو زينت‌بخش تمام علوم است.

كسي كه بخواهد متخلّق به اخلاق پسنديده و منزه از صفات نكوهيده شود، راهي جز دست يازيدن به دامان كتاب الله و پيشوايان دين نخواهد داشت و كمال خود را كه هدف نهايي است، جز در ساية علم و عمل و پوشش تقوا نخواهد يافت و كمال قرب الهي كه آرزوي هر مؤمني است، در ترك گناهان و كسب فضايل است. درهرحال، بايد توفيق آن را از درگاه خداوند متعال خواست؛ چنانكه فرموده و وعده داده است: «كساني كه در راه ما بكوشند، راه خود را به آنان مي‌شناسانيم» (عنكبوت:69). خوشبختانه در دوره‌هاي متمادي گروهي از فضلا و دانشمندان ديني ـ كه خود متخلق به اخلاق حسنه بوده‌اندـ در راه تعليم و تربيت جامعه كمر همت بسته، با قلم و بيان به ارشاد طالبان و مشتاقان اين راه پرداخته و عمري را صرف كرده‌اند.

دين حنيف اسلام به پيوندهاي اجتماعي و عواملي كه افراد را متشكل مي‌كنند و به‌صورت جامعه درمي‌آورند و آنها را اعضاي يك پيكر مي‌سازند و در راه يك هدف به كار مي‌اندازند، اهميت زيادي داده است. جامعه‌شناسان ادعا مي‌كنند جامعة انساني، خود يك موجود واحد است؛ يعني همان‌گونه‌كه يك فرد انسان درعين‌حال كه از اندام‌هاي متعدد و اجزاي گوناگون تشكيل شده است، يك موجود خارجي به شمار مي‌رود كه داراي وحدت واقعي خارجي است و علم واحد، ارادة واحد، قدرت واحد و حيات واحدي دارد كه بر همة اندام‌ها و اجزاي او پرتو مي‌افكند و همه را به جنب‌وجوش و فعاليت وا‌مي‌دارد جامعة انسان‌ها نيز يك وجود خارجي است كه علم واحد، قدرت واحد و حيات واحد دارد و علم، اراده، قدرت و حيات هر فرد پرتوي از آن و تابع آن است. جامعه پيكري است و افراد، اجزاي و اندام‌هاي آن؛ اين پيكر داراي،‌مغز، فكر، اراده، علم، عمل، حيات و مرگ است. به نظر آنها، آنچه واقعيت خارجي دارد، جامعه است و فرد ـ قطع نظر از جامعه ـ امري اعتباري و انتزاعي است؛ البته اين ديدگاه قابل نقد و بررسي است. اين، ديدگاه آنهاست، ولي آنچه حقاً بايد مورد توجه قرار گيرد اين است كه جامعه، همانند فرد، متولد مي‌شود، دوران كودكي، جواني، كمال، سنين كهولت و پيري، و سرانجام تحول و مرگ دارد. صحت و بيماري دارد؛ وقتي بيمار شود، روابط ميان اعضايش متزلزل مي‌شود و ديگر خوب كار نمي‌كند و چون پيوند ميان اعضا درست و كامل نيست، حياتش ضعيف مي‌شود. در اين هنگام بايد جامعه را درمان كرد و به داد او رسيد، وگرنه مي‌ميرد. امور اجتماعي، به معيار تفكر فلسفي، از امور اعتباري است نه عيني؛ ولي از نظر آثار علمي، در رديف امور واقعي و عيني است و حتي مشمول قانون عليت نيز هست؛ «قانون عليت به آن معنا كه علماي طبيعي قرون اخير اصطلاح كرده‌اند، نه به آن معنا كه در فلسفه مصطلح بوده».

اسلام به فعل و انفعالاتي كه در امور اجتماعي هست، عنايت فراوان كرده و براي استوار ساختن پيوندهاي اجتماعي و مصون نگهداشتن جامعه از گزند عوامل فساد، تدابير عالي انديشيده است.

از نظر پيامبر اعظم(ص)، وظايف فردي، چه اصولي را دربرمي‌گيرد؟

اصل اول: حفظ حدود الله

پيامبر اعظم(ص)، حافظ حدود بود؛ چون حافظ دين و حافظ اسلام بود و اسلام تماماً حدّ و مرز است. آنچه در حيات پيامبر(ص) به منزلة يك اصل مطلق در تمام امور و كلية مراحل ديده مي‌شود، اصل حفظ حدود و مرزهاي الهي است. رعايت اين اصل نه‌تنها در برخورد با مؤمنان و مسلمانان لازم است، بلكه در برخورد با كافران و مشركان و حتي دشمنان حربي لازم است رعايت شود. همه‌چيز بايد در مرز خويش و حدود تعيين‌شده قرار گيرد و هيچ‌كس حق تعدّي از آنها را ندارد. خداوند در قرآن مي‌فرمايد: «اينها حدود الهي است، از آنها تجاوز نكنيد»(بقره: 229) و در ادامه مي‌فرمايد: و من يتعّد حدود الله فأولئك هم الظالمون؛ (بقره:229).

اصل دوم: تعادل

اصل تعادل از اصولي است كه در قرآن كريم بدان عنايت زيادي شده است و در زندگاني سراسر نوراني پيامبر اعظم(ص) و ائمة هدي(ع) در همة اعمال و رفتارشان، آن را مشاهده مي‌كنيم. امام علي(ع) دربارة پيامبر(ص) مي‌فرمايد: «سيرة آن حضرت، تعادل و ميانه‌روي بود».

متأسفانه، بيشتر انسان‌ها و بسياري از جوامع فاقد اين اصل در حيات خود بوده و هستند؛ بنابراين، يا به دامن افراط افتاده‌اند يا در دام تفريط غلطيده‌اند و از مسير درست و راه كمال و هدايت خارج شده‌اند. ريشة بسياري از انحرافات فردي و اجتماعي را مي‌توان در رعايت نكردن اصل تعادل يافت. چه مشكلاتي كه انسان دربارة خود پيدا مي‌كند و نمي‌تواند آنها را حل كند، و چه مشكلاتي كه در خانواده و روابط خانوادگي، پيدا مي‌شود و چه مشكلاتي كه در جوامع به دليل رعايت نكردن اين اصل، ظهور و بروز دارد. اصولاً شأن عقل، تعادل است و شأن جهل، عدم تعادل؛ يعني انسان عاقل، انساني متعادل است و انسان جاهل، انساني غيرمتعادل. حضرت علي(ع) دربارة انسان جاهل تعبيري دارند كه مي‌فرمايد: «لاتري الجاهل إلّا مفرطاً أو مفرطاً»؛ انسان جاهل را نمي‌بيني، مگر اينكه يا افراط مي‌كند يا تفريط.

اصل سوم: زهد

«براي تو بسنده است رسول خدا(ص) را مقتدا گرداني، و راهنماي شناخت بدي و عيب‌هاي دنيا بداني». زهد، مبنايي‌ترين اصل در سيرة آن رسول حق است و در حقيقت، زيرساخت همة سلامت‌ها، قوت‌ها و عزت‌هاست؛ نه‌تنها در عرصة سيرة فردي، بلكه در كلية عرصه‌هاي خانوادگي، اجتماعي، سياسي، نظامي و اقتصادي زهد است كه باطن مناسباتِ صحيح است و همة كجي‌ها و ناراستي‌ها در اين عرصه‌ها و سرآغاز همة گمراهي‌ها، فقدان اين اصل است؛ بلكه اصل و اساس دين، زهد است؛ «الزّهد اصل الدّين» و «الزّهد اساس اليقين»؛ چنان‌كه از حضرت صادق (ع)، نقل شده است: «زهد، كليد درب جهان آخرت و كليد خلاص شدن از آتش است».

اصل چهارم: ساده‌زيستي

«به‌درستي كه اهل تقوا، كم‌خرج‌ترين مردم دنيا و پركارترين آنان‌اند».

سخن دربارة اين اصل را با عباراتي از استاد شهيد مرتضي مطهري آغاز مي‌كنيم: «اينكه پيامبران در زي قناعت و سادگي بودند، سياست الهي آنها بود. آنها دلها را پرمي‌كردند، اما نه با جلال و دبدبه‌هاي ظاهري؛ بلكه با جلال و حشمت‌هاي معنوي كه توأم با سادگي‌ها بود. پيامبر اعظم(ص) به اندازه‌اي از اين جلال‌ها و حشمت‌هاي ظاهري تنفر داشتند كه سراسر زندگي‌شان مبارزه با آنها بود. هنگامي‌كه مي‌خواستند به جايي بروند، اگر گروهي مي‌خواستند دنبال ايشان به راه بيافتند، اجازه نمي‌دادند. اگر سواره بودند و كسي مي‌خواست همراه او پياده بيايد، مي‌فرمود: برادر! يكي از سه كار بايستي انتخاب كني: يا شما جلو برو و من پشت سر مي‌آيم، و يا من مي‌روم و شما بعد بياييد و يا احياناً، اگر ممكن بود كه بر آن مركوب دو نفري سوار بشوند، سوار مي‌شدند و مي‌فرمودند: اينكه من سواره باشم و شما پياده، صحيح نيست و جور درنمي‌آيد و محال بود كه اجازه بدهند خود سواره حركت بكنند و يك نفر پياده دنبالشان باشد. در مجلسي كه مي‌نشستند، مي‌فرمودند: به‌صورت حلقه بنشينيم كه مجلس ما بالا و پايين نداشته باشد. اگر من بيايم در صدر مجلس بنشينم و شما در اطراف، شما مي‌شويد جزو جلال و دبدبة من و چنين چيزي را نمي‌خواهم و راضي به آن نيستم، و پيامبر(ص) تا زنده بود، از اصل سادگي تجاوز نكردند و مخصوصاً از يك نظر، اين را ضروري و لازم مي‌دانستند، براي اينكه رهبر بودند و لهذا ما مي‌بينيم كه حضرت علي(ع) هم در زمان خلافتشان در نهايت دقت، اين اصل را رعايت مي‌كردند. هرگز اسلام به يك رهبر اسلامي اجازه نمي‌دهد كه براي خودش، جلال و جبروتي قايل بشود. جلال و جبروتش در همان معنويت و قناعت و روح بلند اوست، نه در ظاهر و جسم او».

منطق عملي پيامبر(ص) چنين بود: «ساده، بي‌پيرايه، مردمي، مانند مردمان ضعيف و به‌دور از تجملات و اسراف‌ها و رفت‌وآمد‌هاي ظاهري و تشريفات». ساده‌زيستي و زندگي عاري از پيرايه‌هاي عافيت‌طلبي و كاخ‌نشيني چنان در زندگي رسول اعظم(ص)، گل سرسبد عالم وجود، حاكم بود كه سيره‌نويسان درباره‌اش نوشته‌اند؛ «كان رسول‌الله(ص) خفيف المؤونة»؛ پيامبر(ص) در زندگي كم‌خرج بود.

اصل پنجم: تفكر و تدبّر

مسئلة تفكر و تدبّر، از اموري است كه در سيرة نبوي، درخشش خاصي دارد و تجلي اين درخشش بر كسي پوشيده نيست. تفكر، كليد روشنايي‌ها، مبدأ كسب بصيرت، دام علوم و وسيلة كسب معارف و حقايق است.

در هيچ نظام فكري و عملي، چون اسلام بر تفكر تأكيد نشده است. اين تأكيد و انگيختن مردمان به تفكر، چنان است كه ساعتي انديشه، بهتر از يك سال عبادت معرفي شده است؛ چراكه نيروهاي باطني انسان و حيات حقيقي او با تفكر فعال شده، و با گشودن دريچة تفكر، درهاي حكمت و راهيابي به حقيقت بر او گشوده مي‌شود. ازاين‌رو در اسلام، انديشيدنْ زندگي دل و حيات قلب خوانده شده است.

تفكر، اساس حيات انساني است؛ چراكه انسانيت انسان و ادراك او از عالم، آدم و پروردگار عالميان، و اتصّالي كه با حق برقرار مي‌كند، به چگونگي تفكر او بستگي دارد. با تفكر است كه استعدادهاي پنهان آدمي از قوه به فعل درمي‌آيد و زمينة حركت كمالي او فراهم مي‌شود.

اصل ششم : حرّيت

«آنان كه از رسول ختمي‌مرتبت و پيامبر امّي ـ كه [پيامبري او را] در تورات و انجيلي كه نزولشان است نگاشته مي‌يابند ـ پيروي كنند، آنها را به نيكي امر و از زشتي نهي خواهد كرد و بر آنان طعام پاكيزه را حلال و پليدي‌ها را حرام مي‌گرداند، و كند و زنجيرهايي را كه برگردن دارند، برمي‌دارد. پس آنان كه به او گرويدند و حرمت و عزّت او را نگاه داشتند و ياريش كردند و نوري را كه بر او نازل شد پيرو شدند، به قرآني كه روشن‌كنندة دل‌هاي تاريك و آزادكننده از بندهاست، عمل كردند. آن گروه به‌حقيقت رستگاران‌اند».( اعراف:157)

حريت در اسلام به‌‌معناي از بيگانه رستن و به دوست پيوستن است طوق بندگي غيرخدا را باز كردن و بستة كمند محبوب گشتن؛ اسير عشق آن يكتاي جميل شدن و از هر دو عالم آزاد شدن است.

انسان، آن‌گاه كه به رستگاري مي‌رسد و از دنيا آزاد مي‌شود، از خود رهايي مي‌يابد و عبد و حرّ مي‌شود. آن‌كه هيچ تعلّقي از تعلقات عالم، او را اسير نكرده است، مگر تعلق محبوب حقيقي.

غلام همت آنم كه زير چرخ كبود

مگر تعلق خاطر به ماه‌رخساري

ز هرچه رنگ تعلق پذيرد آزاد است

كه خاطر از همه غم‌ها به مهر او شاد است.

اصل هفتم: استقلال

خداوند در قرآن مي‌فرمايد: «محمد فرستادة خداست و كساني كه با اويند در برابر كفار سرسخت و شديد، و در ميان خود مهربان‌اند؛ پيوسته آنها را در ركوع و سجود مي‌بيني؛ آنها همواره فضل خدا و رضاي او را مي‌طلبند. نشانة آنها در صورتشان از اثر سجده نمايان است. اين توصيف آنها در تورات است و توصيف آنها در انجيل، همانند زراعتي است كه جوانه‌هاي خود را خارج ساخته، سپس به تقويت آنها مي‌پردازند، تا محكم شده، برپاي خود بايستنده [ به‌قدري رشد كرده كه] زارعان را به شگفتي وامي‌دارد ! اين براي آن است كه كافران را به خشم مي‌آورد. خداوند، كساني از آنها را كه ايمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، وعدة آمرزش و پاداش بزرگي داده است». (فتح: 29)

از مسايل ديگري كه بايد از سيرة پيامبر(ص) آموخت، استقلالي است كه در آن حضرت مي‌‌بينيم؛ چه استقلال فكري و چه استقلال عملي. حضرت رسول(ص)، الگوي فَاسْتَوي عَلي سُوقِهِ؛ (فتح:29) است. ايستاده برپاي خويش و استوار به وجود الله، بدون وابستگي به غير؛ استقلالي كه ناشي از وابستگي به خداوند است. چنان‌كه در قرآن كريم، آن حضرت و خط او با اين ويژگي ستوده شده است.

اصل هشتم : عزت

«عزت براي خدا و رسولش و مؤمنان است».(منافقون:8)

عزت از عمده‌ترين اصول سيرة نبوي و از بنيادي‌ترين مسائل اسلام است. اساس تربيت بر آن قرار دارد و چنانچه فرد با عزت رشد و يا بدان تربيت شود، به تقواي مصونيت مجهزّ مي‌شود. جهت‌گيري اصلاحي در سيره، چنين است كه فرد و جامعه با عزت شوند و مصداق آية 8 سوره منافقون باشند.

عزت به چه معنايي است كه اين‌گونه حياتي و گران‌قدر است؟ راغب اصفهاني در معناي عزت مي‌نويسد: «عزت به‌معناي حالتي است كه نمي‌گذارد انسان مغلوب شود و شكست بخورد؛ و اصل آن از اينجا گرفته شده است كه مي‌گويند: «أرض عزاز»، يعني زمين سخت». بنابراين، عزت در اصل به‌معناي صلابت و حالت شكست‌ناپذيري است و بر همين اساس، در معناي ديگري از جمله غلبه، سختي، غيرت و حميت به‌كار رفته است.

اصل نهم: عدم تكلّف

«بگو: [اي پيامبر] من از شما هيچ پاداشي نمي‌طلبم، و من از متكلّفين نيستم».(ص: 86)

سيرة نبي‌اكرم(ص) بر عدم تكلّف استوار بود و آن را از افتخارات خود مي‌شمرد. افتخار در بري بودن از تصنّع و خودآرايي، و بستن چيزي به خود و خود را به سختي انداختن.

پيامبر اعظم(ص) مي‌فرمايد: «من و امتم از تكلّف دور هستيم». و نيز مي‌فرمايد: «ما گروه پيامبران و أمناي پروردگار و پرهيزگاران، از تكلف دور هستيم». همچنين دربارة بيزاري از اهل تكلف مي‌فرمايد: «من اهل تكلف را دوست نمي‌دارم».

در سيرة آن حضرت و در منطق پيشوايان حق، جايي براي تكلّف؛ تصنّع و به خود بستن چيزي براي پيروانشان نيست. آنها از اين امور بيزار بودند و اجازه نمي‌دادند كه ديگران نيز با آنها از سر تكلّف و تصنّع برخورد و معاشرت كنند. چنان‌كه حضرت علي(ع) در خطبه‌اي در ميدان نبرد صفين فرمود: «آن‌گونه كه با ستمگران و جباران سخن مي‌گوييد با من سخن نگوييد، و چنان‌كه در برابر مستبدين و حكام جبار محافظه‌كاري مي‌كنيد و خود را جمع‌وجور مي‌نماييد، در حضور من نباشيد و به‌طور تصنّعي، سازش‌كارانه و منافقانه با من رفتار نكنيد و هرگز گمان مبريد دربارة حقي كه به من پيشنهاد كرده‌ايد، كندي ورزم و نه اينكه خيال كنيد من در پي بزرگ ساختن خويشتنم؛ زيرا كسي كه شنيدن حق و يا عرضه داشتن عدالت به او برايش مشكل باشد، عمل به آن براي وي مشكل‌تر است. با توجه به اينكه از سخن گفتن حق و يا مشورت عدالت‌آميز خودداري نكنيد؛ زيرا من شخصاً به منزلة يك انسان، خويشتن را ما فوق آنكه اشتباه كنم نمي‌دانم و از آن در كارهايم ايمن نيستم، مگر اينكه خداوند مرا حفظ كند».

اصل دهم: نظم و انضباط

امام حسين(ع) مي‌فرمايد: «از پدرم دربارة وضع داخلي پيامبر(ص) سؤال كردم؛ فرمود: ... و چون به منزل مي‌رفت، اوقات خويش را به سه جزء تقسيم مي‌كرد».

از اصول جالب توجه در منطق عملي پيامبر اعظم(ص)، اصل نظم و انضباط است؛ به گونه‌اي‌كه در همة جلوه‌هاي زندگي آن حضرت عينيت داشت و همان‌گونه كه هستي منظم است، آن جلوة تام حق(وجه الله الاعظم)، به‌تمامه نظم بود‌. آن‌گاه، كه به خانه وارد مي‌شد، اوقات خود را تقسيم مي‌كرد و هر بخش آن را براي انجام برنامه‌اي خاص در نظر مي‌گرفت. چنان‌كه در خبر مشهور فريقين آمده است كه حسين(ع) از اميرمؤمنان(ع) درباره برنامه و وضع پيامبر(ص) در داخل خانه سؤال كرد، و علي(ع) چنين پاسخ داد: «و چون آن حضرت به منزل مي‌رفت، اوقات خويش را به سه قسمت تقسيم مي‌كرد: قسمتي را براي عبادت خدا، قسمتي را براي اهل‌بيت خود و قسمتي را به خود اختصاص مي‌داد و سپس آن قسمتي را كه به خود اختصاص داده بود، ميان خود و مردم تقسيم مي‌كرد و بخشي از آن را به مردم اختصاص مي‌داد و عام و خاص را مي‌پذيرفت و چيزي از آنها مضايقه نمي‌كرد».

اصل يازدهم: صبر و استقامت

صبر از آن دسته مفاهيم اسلامي است كه مانند تقوا، توكل، تقيه، تقدير، زهد و شفاعت، از نظر معنا و مفهوم تحريف شده است. تصور بسياري از مردم از صبر، سكوت و دم نزدن، تن به ظلم دادن و تسليم شدن در برابر ظلم و جور و گريز از عرصة مبارزه با نفس و مشكلات و مصيبت‌هاست؛ در‌حالي‌كه در آمو‌زه‌هاي اسلامي برعكس است و صبر به معناي خويشتن‌داري، ثبات نفس، پايداري و استقامت است. معناي اصلي صبر همان حبس و منع است و آنكه انسان خود را از قيد نفس آزاد سازد تا به صبر حقيقي دست يابد و اين، نتيجة آزادي از بند نفس است و داراي ثمراتي چون خروج از عبوديت نفس، صبر در بلدها وگرفتارهاست.

امام صادق(ع) در حديثي مي‌فرمايد: «آزاده، در همه حال آزاده است؛ اگر دچار گرفتاري شود، صبر كند، و اگر مصيبت‌ها بر سرش فرو ريزد، او را نشكند؛ هر چند اسير و مغلوب شود و سختي جاي‌گزين آسايش او شود. چنانكه بر سرش آمد، زيانش نزد تا خدا بر او منّت گذارد و ستمگر سركش را بندة او كرد پس از آنكه مالك او بود و خدا او را به رسالت فرستاد و به‌واسطة او به امتي رحم كرد. صبر اين گونه است و خير درپي دارد. پس شكيبا باشيد و دل به شكيبايي دهيد تا پاداش ببينيد».

اصول وظايف اجتماعي از نظر پيامبر اعظم(ص)

اصل اول: رفق و مدارا

پيامبر(ص) فرمود: «آمرني ربّي بمداراة الناس كما أمرني باداء الفرائض»؛ پروردگارم مرا به مدارا با مردم امر كرد، آن سان كه مرا به انجام واجبات امر كرد».

رفق و مدارا در منطق عملي پيامبر(ص)

اين اصل، از اصولي است كه در سيرة اجتماعي پيامبر اعظم(ص) اهميت بسياري داشته و ماية قوام و دوام مناسبات صحيح اجتماعي ـ در درون جامعة اسلامي ـ است. برخوردهاي از سر رفق و ملايمت و به‌دور از درشتي و خشونت آن حضرت در معاشرت‌هاي اجتماعي، سازنده‌ترين عنصر در اصلاح جامعه و روابط و مناسبات اجتماعي بود. سيره‌نويسان از حسين‌بن‌علي(ع) در توصيف برخوردهاي اجتماعي اميرمؤمنان علي‌(ع) روايت كرده اند: «كان دائم البشر، سهل الخلق، لين الجانب، ليس بقّط ولا غليظ؛ [پيامبر(ص)] دائماً خوش‌رو، خوش‌خوي و نرم بود؛ خشن و درشت‌خوي نبود».

آن رسول رفق، از غلظت‌هاي بي مورد و شدت‌هاي نابجا سخت پرهيز داشت و هرگز براي پيشبرد مقاصد اجتماعي خويش، در ميان مسلمانان، از حركت‌هاي تند عاري از رفق بهره نگرفت. او همان‌گونه كه مأمور به برپايي واجبات بود، مأمور به رفتاري از سرمدارا بود: «إنّ الله تعالي أمرني بمداراة النّاس، كما أمرني باقامة الفرائض»؛ خداوند تعالي، همان‌گونه‌كه مرا به برپايي واجبات امر نموده، به مدارا با مردم امر كرده است». آن حضرت، با رفق و مدارا توانست جامعه را متحوّل سازد و چنانچه اين روحيه نبود و اين اصل مهم اجتماعي به‌كار نمي‌رفت، قطعاً امكان ايجاد وحدت و پيوند و حركت در جامعه ميسر نمي‌شد: «اين رحمت الهي بود كه شامل حال تو شد تا اين‌گونه با مردم مهربان و خوش‌خوي شدي، و اگر تندخو و سخت‌دل بودي، مردم از گرد تو پراكنده مي‌شدند. دربارة آنها گذشت داشته باش و برايشان آمرزش بخواه».(آل‌عمران:159)

اصل دوم: تكريم و جايگاه آن در روابط اجتماعي

به‌طوركلي در برخوردها و رفتارهاي اجتماعي، روابطي كه انسان‌ها با هم برقرار مي‌كنند تابع دو ديدگاه است: يا بر مبناي ديدگاه «كرامت» است و يا بر مبناي ديدگاه «اهانت». بر اساس اين دو نوع نگرش به انسان، روابط انسان‌ها با يكديگر يا بر «تكريم» و گرامي داشتن استوار است، يا بر «استخفاف» و حقير شمردن. در يك نگاه، انسان موجودي است باارزش و شريف، صاحب كرامت ذاتي و «حاصل برّ و بحر»، و در نگاه ديگر، وجودي است بي‌ارزش و حقير، فاقد كرامت ذاتي و صرفاً طبيعي. انسان را هرگونه تلقّي كنيم، همان‌گونه با او برخورد مي‌كنيم؛ اگر او را موجودي صاحب كرامت بدانيم، مي‌كوشيم اين كرامت را در او تقويت كنيم و به‌عكس، اگر ديگران را بي‌كرامت بدانيم، از سر تفرعن، آنان را كوچك شمرده، به ايشان اهانت، حقارت و استخفاف روا مي‌داديم. خداوند دربارة كرامت ذاتي انسان‌ها، در آية هفتاد سورة اسراء فرمود: «ما فرزندان آدم نوع انسان ـ را كرامت بخشيديم».(اسراء: 70) همچنين فرعون را نمونة نگرش و برخورد تحقيرآميز با انسان معرفي كرده است: «او [فرعون] قومش را استخفاف كرد، پس اطاعتش كردند؛ آنها قومي فاسق بودند».(زخرف: 54)

فرعون نماد برخورد تحقيرآميز با انسان است. ماندگاري نظام فرعوني و مناسبات سلطه و استثمار و استحمار، جز در چهارچوب تهي كردن انسان‌ها ميسر نمي‌شود. انسان حقير است كه مطيع فراعنه مي‌شود و اين نيست مگر به دليل «فسق» او؛ و فسق خروج از طريق حق است و از همين روي به‌معناي عصيان و ترك الهي و خروج از دين آمده است.

انساني كه كرامت خود را بر زمين مي‌گذارد و پذيراي اهانت مي‌شود، ابتدا بايد فاسق شده و از محتواي الهي خود عدول كرده باشد تا پذيراي استخفاف ستمگر و حكومت ستم شود. اصولاً راه و رسم و سيرة همه جباران و حكومت‌هاي خودكامه و فاسد اين است كه براي ادامة تفرعن و خودكامگي خود، مردم را خفيف سازند، تهي كنند و از نظر تفكر در سطحي نگاه دارند كه خطري برايشان ايجاد نشود. با تحميق آنها و خرد كردن شخصيت حيقيقيشان، آنان را به‌صورت ابزار و اداواتي براي مقاصد خود مي‌سازند. جالب آنكه در آية ياد شده، علت پذيرش استخفاف و قدرت گرفتن فراعنه را فسق مردم معرفي مي‌كند: «آنها گروهي فاسق بودند»؛ چراكه اگر فاسق نبودند و از اطاعت خدا و فرمان عقل خارج نشده و خود را از محتواي الهي ـ انساني خويش تهي نساخته بودند، تسليم هيچ فرعوني نمي‌شدند. آنها خود، كرامت خويش را لگدمال كرده بودند؛ آن‌گاه‌كه تسليم استخفاف فرعوني شدند. آنها فاسق بودند كه تن به پيروي از فاسق دادند‌. بنا بر آنچه گفته شد، به اعتباري در برخورد با انسان دو ديدگاه وجود دارد: 1. ديدگاه «موسوي» كه انسان را بار كرامت مي‌داند و نحوة برخورد با انسان را برخورد از سر تكريم مي‌خواهد؛ 2. ديدگاه «فرعوني» كه انسان را براي اينكه به زير سلطه بكشد، استخفاف مي‌كند؛ او را حقير مي‌‌داند و به تحميق او مي‌پردازد؛ چراكه اگر انسان خرد و خفيف و سبك شد، تن به هر خواري و پستي مي‌دهد.

سيرة پيامبران(ع) در برخورد با انسان، سيرة موسوي است. آنها «كريم» بودند و برخوردهايشان «كريمانه»؛ «صاحب كرامت» بودند و اهل «تكريم» مردم. انسان تا كرامت نداشته باشد، نمي‌تواند تكريم كند، و رسول خدا(ص) با‌كرامت‌ترين انسان‌ها بود؛ چنان‌كه سيره‌نويسان در وصف آن حضرت نوشته‌اند: «كان اكرم النّاس».

اصل سوم: عدم مداهنه

واژة مداهنه از «دُهن» گرفته شده است و مانند «ادهان» و «تدهين»، به‌معناي مصانعه و سازش‌كاري، و مدارا و نرمش در حق به‌كار مي‌رود.

«دُهن» به‌معناي روغن و «ادهان» به معناي روغن‌مالي و در اصطلاح فارسي «ماست مالي» است كه كنايه از نرمي، روي خوش نشان دادن و مدارا در جايي است كه نبايد روي خوش نشان داد و نرمي كرد. «ادهان» به‌معناي كوتاه آمدن در حق، سازش‌كاري، هم‌رنگ جماعت شدن، «بوقلمون‌صفت بودن»، «عوام‌زده شدن»، پير و همراه جريان‌ها شدن و تن به باطل دادن است. خداوند در آية نهم سورة قلم خطاب به پيامبر(ص) مي‌فرمايد: «اين تكذيب‌گران حق (كفار)، دوست دارند كه تو مداهنه كني و با آنها سازش نمايي. با نزديك شدن به دين آنان، روي خوش به ايشان، نشان دهي؛ آنها هم با نزديك شدن به دين تو، روي خوش به تو نشان دهند و خلاصه، آنكه دوست دارند تو كمي از دينت مايه بگذاري و اهل تسامح و تساهل شوي؛ كمي هم آنان از دين خود مايه بگذارند و هريك دربارة دين ديگري مسامحه روا داريد». چنان‌كه نقل شده است كفار به رسول خدا(ص) پيشنهاد كردند از تعرض به خدايان آنها كوتاه بيايد و آنها نيز متقابلاً متعرض پروردگار او نشوند.

«آنها دعوت به سازش مي‌كنند و تو را به مصانعه فرا‌مي‌خوانند»(قلم: 9)؛ اما تو هرگز با آنان سازش مكن و در حق ايشان مدارا روا مدار (قلم:8)؛ به هيچ‌وجه با آنان موافقت نكن نه عملي و نه زباني؛ زيرا تكذيب‌گران مفتون و گمراه‌اند. آنها مفتون باطل‌اند و تمايلشان به سازش براي نابودي حق است و هيچ جايي براي مدارا با آنان نيست.

در سيرة پيامبر رحمت، اصل مدارا و رفق جايگاهي ويژه دارد اما در برخورد با مؤمنان و مسلمانان و انسان‌هايي كه با رفق و مدارا به مسير حق جذب مي‌شوند، و به شرط آنكه حق زير پا گذاشته نشده، به حدودي از حدود الله تعّدي نشود؛ ولي آنجا كه حدود و اصول مطرح است، جايي براي مداهنه نيست.

اصل چهارم: عدم استرحام

«نفي استرحام» از اصولي است كه در سيرة اجتماعي رسول خدا(ص) و ائمة هدي(ع) رعايت مي‌شد و به‌هيچ‌وجه زير پا گذاشته نشده است. آنها هرگز «استرحام» نكردند. استرحام يعني ترحم طلبيدن، گردن كج كردن، التماس كردن، زاري كردن در برابر مخلوق و ناله زدن پيش خلق، خود را خرد كردن، ضعيف و زبون ساختن و زير پا گذاشتن شرافت و كرامت ذاتي انسان. اسلام آمده است به انسان عزت بخشد؛ او را از حضيض ذلت به اوج عزت بكشد، و از خاك به افلاك ببرد؛ انسان ملكي را ملكوتي كند، و طيّ اين طريق با عزت و عدم استرحام در برابر مخلوق ممكن است. از همين رو مي‌بينيم پيشوايان حق در سخت‌ترين اوضاع، ضعف نشان ندادند؛ هرگز خود را زبون نساختند و جز در برابر حضرت حق ترحم نطلبيدند و به پيروان خود آموختند كه چنين باشند، كه عزت مؤمن در بي نيازي او از مردم است؛ چنان‌كه نبي اكرم(ص) فرمود: «عزّ المؤمن استغناؤه عن النّاس».

اين سخن بدان معنا نيست كه انسان‌ها بي‌نياز از يكديگرند و كسي به كسي نياز ندارد؛ بلكه بدين معناست كه در مناسبات اجتماعي و در برخوردها و طلب احتياجات و رفع نيازها، عزت انسان حفظ شود و تن به استرحام ندهد؛ همان‌گونه‌كه پيامبر عزت و كرامت فرمود: «خواسته‌هاي خود را با حفظ عزت نفس بخواهيد».

مؤمن استرحام نمي‌كند؛ در برابر اين و آن گردن كج نمي‌كند؛ و خود را حقير نمي‌سازد. براي هيچ مؤمني جايز و روا نيست كه خود را خوار سازد.

براي هيچ انساني شايسته نيست كه كرامت انساني خود را فداي خواسته‌هاي بي‌ارزش كند و منت‌پذير خوان كسي شود كه بهره‌اي از وجود ندارد و حتي بوي آن را نيز استشمام نكرده است؛ چنان‌كه پيامبر(ص) در وصيت‌هاي خود به علي(ع) فرمود: «اي علي! اگر ناچار شوم دست خود را تا آرنج در دهان اژدها فرو برم، اين عمل نزد من محبوب‌تر است از اينكه از كسي كه چيزي نبوده و دارا شده است، چيزي را درخواست كنم».

اصل پنجم: عدالت اجتماعي

عدالت اجتماعي در انديشة ديني از جايگاه ويژه اي برخوردار است كه هيچ امر ديگري با آن قابل مقايسه نيست. اين عدالت، برخاسته از عدلي كلي است كه حاكم بر همه‌چيز است. عدل به‌معناي قرار دادن هرچيز در جاي خود، مبناي همه‌امور است و خدوند، همه‌چيز را بر عدل استوار كرده است.

قيام همة امور به عدل و استواري همه‌چيز به آن است. چنان‌كه در حديث نبوي آمده است: «آسمان‌ها و زمين به عدل برپاست و در نظام دين، نه‌تنها همه‌چيز بر عدل استوار است، بلكه عدل مقياس همه‌چيز است».

عدل ركن، هدف، معيار و مقياس است و همه‌چيز با آن سنجيده مي‌شود. عدالت، اصلي اساسي است كه ارسال رسل و انزال كتب براي آن است. راز مبارزة پيامبران عدالت است و هدف اجتماعي ـ سياسي پيامبران و مصلحان با آن محقق مي‌شود. جان و حيات همه‌چيز به عدل است؛ چنان‌كه حضرت علي(ع) مي‌فرمايد: «عدل، حيات است».

بدون عدل، همه‌چيز مرده است و دين منهاي عدالت، فقط وسيله‌اي است براي به بند كشيدن انسان‌ها براي جلوگيري از در رفتن آنها به سوي حق. عدالت، اصلي بنيادين است كه ملاك تشخيص حق و باطل، و معيار سنجش همه‌چيز، از جمله دين است. اصل عدالت از مقياس‌هاي اسلام است كه بايد ديد چه‌چيز بر او منطبق مي‌شود. عدالت در سلسلة علل احكم است نه در سلسلة معلولان؛ نه اين است كه آنچه دين گفت عدل است، بلكه آنچه عدل است، دين مي‌گويد. اين معناي مقياس بودن عدالت براي دين است؛ و اينكه آيا دين مقياس عدالت است يا عدالت، مقياس دين. اين مانند آن چيزي است كه دربارة حسن و قبح عقلي ميان متكلمان رايج شد و شيعه و معتزله، عدليه شدند؛ يعني عدل را مقياس دين شمردند و دين را مقياس عدل. به همين دليل، عقل يكي از ادّله شريعت قرار گرفت. در جاهليت، دين را مقياس عدالت و حسن و قبح مي‌دانستند؛ از‌اين‌رو، در سورة اعراف از آنها نقل شده است كه هر كار زشتي را به حساب دين مي‌گذاشتند. قرآن مي‌گويد: «بگو خدا امر به فحشا نمي‌كند».(اعراف:28)

اصل ششم: شورا

مسئلة شور، مشورت و مشاوره در اسلام و در منطق عملي پيشوايان حق اهميت بالايي دارد. در سيرة پيامبر اعظم(ص) نوشته‌اند كه آن حضرت با اصحاب خود بسيار مشورت مي‌كرد و برخي از اصحاب، از جمله عايشه، همسر پيامبر(ص) نقل كرده است: «هيچ‌كس را نديديم كه با اصحاب خود بيشتر از رسول خدا(ص) با اصحابش مشورت كند».

رسول خدا(ص) با آنكه معصوم بودند، نيازي به مشورت نداشتند و جدا از وحي و مقام خليفة اللهي، چنان انديشة كامل و نيرومندي داشتند كه از مشورت بي‌نيازشان مي‌‌كرد؛ ولي بااين‌حال، مشورت مي‌كردند و عمل به شورا از اصول مسلم سيرة پيامبر(ص) و اوصياي آن حضرت است. رسول خدا(ص) با مشورت كردن، ازيك‌سو مسلمانان را متوجه اهميت شورا مي‌كرد و از ديگرسو، به آنان مي‌آموخت كه به اين سيره عمل كنند و پس از آن حضرت نيز به اين سنت نيك تأسي و اقتدا نمايند.

شورا به منزلة يك اصل اجتماعي، ماية الفت و پيوند مردم، ارزش يافتن آنها، و مشخص شدن ارزش و جايگاه افراد در امور اجتماعي است و مشورت پيامبر(ص) با اصحابش براي مراعات حال آنها و احترام ايشان بود و اين حركت را گامي به سوي رشد انديشه و تفكر در جامعة اسلامي مي‌دانست؛ زيرا دور بودن از جامعه و بي‌اهميت‌بودن به مسائل، باعث مرده بودن فرد و روحية انزوا مي‌شود؛ ولي افرادي كه پيوند محكم با اجتماع دارند، داراي روحية مسئوليت‌پذيري‌اند و اعتبار و منزلت خواهند يافت. در چنين شرايطي، رابطة رهبري و مردم، و كارگزاران و توده‌ها به‌صورت يك امر دو‌سويه در خواهد آمد و همه در سرنوشت خويش شريك خواهند بود.

اصل هفتم: اهتمام براي مستضعفان

از امور مسلم در سيرة پيامبر اعظم(ص) و ائمة هدي(ع)، اهتمام ايشان براي مستضعفان است؛ يعني با آنها بودن، ايستادن در جبهة ايشان، حفظ كرامت آنها، تلاش براي زدودن محروميت‌هايشان و سير دادن آنها به عزت حقيقي شان؛ اهتمام براي آنان كه از حقوق واقعي خود محروم شده‌اند؛ اهتمام براي آزاد ساختن آنان از اسارت‌ها و فراهم كردن زمينة صعود؛ اهتمام براي آنان كه طالب حق‌اند و محروم از حقوق؛ آنها كه بهترين بندگان خدايند؛ آن مستضعفان صالحي كه وارث زمين خواهند شد. جهت‌گيري دين آن است كه روزي مستضعفان صالح، وارث زمين شوند و دولتي حق، همة محروميت‌ها را بزدايد. خداوند به آنان عنايت داشته و رسول خدا(ص) و اوصيايش به آنها عطوفت فراوان دارند. پيامبر(ص) رحمة للعالمين است؛ رحمت واسعه‌اي است براي همه و رحمت خاصه‌اي است براي مستضعفان صالح. پيامبر اعظم(ص) خود را از آنان مي‌دانست؛ بلكه همة پيامبران الهي از مستضعفان بوده‌اند. خاستگاه آنان از مستضعفان بوده است. و براي توده كار مي‌كردند. اسلام از طبقة بالا، پيدا نشده است. پيغمبر اكرم(ص) از همين جمعيت پايين بود از ميان همين جمعيت برخاست و قيام كرد. اصحاب او نيز از همين مردم پايين و طبقة سوم بودند. آن طبقة بالا، مخالفين پيامبر اكرم بودند. پيامبر اكرم(ص) از همين توده پيدا شده است و براي همين جمعيت، همين ملت قيام كرده است. به نفع همين ملت، احكام آورده است».

اصل هشتم: مقابله با مستكبران

اصل مقابله با مستكبران به‌معناي درگيري ذاتي و هميشگي اسلام با هر ‌گونه تكبر و برتري‌جويي است كه در سيرة پيامبر(ص) و ائمة هدي(ع) درخشش خاصي دارد. استكبار چهره‌هاي گوناگوني دارد و در هر لباسي كه ظهور كند، بايد با آن مقابله كرد. اين اصل به‌معناي درگيري پيوستة حق و باطل است؛ رويارويي آنانكه ولايت الهي را پذيرفته‌اند با آنان كه تحت ولايت شيطان‌اند. اگر انسان الهي با چهره‌هاي گوناگون استكبار مقابله نكند و تباهگري و ستم‌پيشگي آنها را دفع ننمايد، زمين را تباهي و ستم پرخواهد ساخت. اگر اين رويارويي نباشد و از سلطة مستكبران جلوگيري نشود و انسان‌هاي الهي با آنان مقابله نكنند، آنها همة شرافت‌ها و ارزش‌ها را دفن كرده، مي‌كوشند كه ياد خدا را محو سازند. هميشه گروه‌هاي حق‌طلبي هستند كه در برابر گروه‌ها ديگري كه براي استثمار و استعمار و استحمار انسان‌ها عمل مي‌كنند به‌پاخيزند و همة پيام‌آوران الهي، رسالت آگاه كردن مردم و خيزش آنها عليه ستم و برپايي عدالت را داشته‌اند. چنان‌كه خداوند در قرآن مي‌فرمايد: «به‌يقين، پيامبران خود را با دلايل روشن فرستاديم و همراهشان كتاب و ميزان فرو فرستاديم تا آدميان به داد برخيزند و آهن را فرو فرستاديم كه در آن آسيبي سخت و سودها براي آدميان هست و تا خدا معلوم كند چه كسي خدا و فرستادگان او را نديده ياري مي‌كنند. آري، خدا خودش هم نيرومند و عزيز است».(حديد:25)

آهن، فرو فرستاده شده است تا حق‌طلبان با سلاح‌هاي آهنين از عدالت دفاع كنند كه در اين رويارويي سختي‌ها و درعين‌حال، سودهاي بسيار است. در اين مقابله است كه مشخص مي‌شود ياوران خدا و رسولان او چه كساني‌اند . چه كساني از جامعة ديني دفاع كرده، كلمه حق را گسترش مي‌دهند و البته خداوند، احتياجي به ياري ياري‌كنندگان ندارد؛ زيرا خدا قوي است كه به‌هيچ‌وجه ضعف در او راه ندارد و عزيزي است كه ذلت به سويش راه نمي‌برد و اين آزمايشي است براي جدا شدن صفوف.

اصل نهم: مساوات

مساواتي كه اسلام مقرّر داشته و پيامبر اعظم(ص) آن را محقق ساخته و به آن جامعة عمل پوشانده است، در تاريخ بشر بي‌نظير است. در منطق قرآن كريم، انسان‌ها همه از يك سرچشمه و فرزندان يك پدر و مادرند و فرقي ميانشان نيست. اين مساوات برخاسته از منطق قرآن را به تمام معنا در زندگي پيامبر(ص)، در برخوردها و در حكومت مدينه مي‌بينيم و در امتداد حركت آن حضرت، در زندگي پيشوايان معصوم(ع) قابل مشاهده است. در منطق قرآن كريم، نه سفيد را بر سياه مزيّتي است و نه عرب را بر عجم؛ نه والي بر رعيت برتري دارد و نه حاكم بر مردم. همة افراد به تعبير پيامبر(ص)، مانند دندانه‌هاي يك شانه مساوي‌اند و هيچ مزيّتي بر يكديگر جز تقوا ندارند.

اين نگرش اسلام به انسان‌ها و رفتار پيامبر(ص) و مؤمنان بر آن اساس، از مهم‌ترين عوامل جذب دل‌ها به اسلام بود. چنان‌كه در حديث علوي آمده است: « خير مردم در تفاوت آنهاست و اگر همه مساوي باشند، هلاك شوند».

اسلام همة تفاخرها و امتيازات نژادي و اختلاف‌هاي طبقاتي و برتري‌جويي‌هاي اجتماعي را نفي و به‌صراحت اعلام كرده است: «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثي وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ».(حجرات:13)

اصل دهم: اخوّت

از زيباترين جلوه‌هاي عملي ايمان، پيوند روح‌ها و اتصال جان‌هاست. قرآن كريم برادري ايماني را سرفصل و با‌بي شگفت و كار‌ساز در روابط اجتماعي قرار داده است: «همانا مؤمنان برادر يكديگرند. پس ميان برادرانتان را اصلاح كنيد و از خدا پروا گيريد كه بر شما رحمت آيد».(حجرات: 10) در واقع خداوند با اين آيه، مؤمنان را به يكديگر پيوند داده و اين پيوند معنوي و روحي را چنان محكم كرده است كه زمينه‌ساز پيكري واحد شده‌اند. چنان‌كه امام صادق(ع) مي‌فرمايد:

مؤمن برادر مؤمن است؛ مانند پيكري كه هرگاه عضوي از آن دردمند شود، اعضاي ديگر هم احساس درد كند و روح‌هاي آنها نيز از يك روح است و بي‌گمان پيوستگي روح مؤمن به روح خدا، از پيوستگي پرتو خورشيد به خورشيد بيشتر است.

اين سخن ايماني، بستر حركت صحيح اجتماعي است؛ زيرا انسان، نيازمند امنيت اجتماعي است و مهم‌ترين عامل تحقق صحيح آن پيوند، انسان‌هايي است كه با جان و دل به يكديگر محبت ورزيده، در راه امنيت و آسايش يكديگر گام برمي‌دارند. رسول خدا(ص) براي تحقق عيني اصل اخوت، دوباره ميان مسلمانان پيمان برادري بست و اين جلوة زيباي ايماني را جلوة اجتماعي بخشيد. بار نخست، پيش از هجرت ميان مهاجران پيمان برادري بست تا آنان را براي حركتي بزرگ و سرنوشت‌ساز و سرفصلي جديد در تاريخ بشر آماده سازد و آنان در محيطي جديد، جامعه‌اي نوبنياد گذارند براي اين‌كار ابتدا خود بايد به‌درستي پيوند مي‌خوردند و بر حق همديگر و مواسات با يكديگر متعهد مي‌شدند. فداكاري و ايثار مهاجران، زمينه‌ساز اقدامات بزرگي شد و اين پيمان دوبه‌دو ميان مهاجران بر‌قرار شد: ابوبكر و عمر، حمزه و زيدبن‌حارثه، عثمان و عبدالرحمن عوف، زبير و ابن‌مسعود، عبادة‌بن‌حارثه و بلال، مصعب‌بن‌عمير و سعدبن‌ابي‌وقاص، ابوعبيده جراح و سالم موسي أبي‌خديفه، سعيد‌بن‌زيد و طلحة‌بن‌عبيدالله، و بين حضرت علي(ع) و خودش. به حضرت علي(ع) فرمود: «آيا راضي نيستي كه من برادر تو باشم؟» گفت: «آري، راضي هستم». فرمود: «تو برادر من در دنيا و آخرت هستي».

اصل يازدهم: تعاون، تكافل و مواسات

تعاون به‌معنا ياري و پشتيباني يكديگر و همراهي، مشاركت و همكاري در هر كاري است و در منطق نبوي به معناي مشاركت و همكاري همگاني در تحقق نيكي‌ها و ايجاد و نگهداري جامعة ايماني است. حيات جامعة انساني به هم‌بستگي، تعاون و تكافل آن است».

تكافل به معناي بر عهده داشتن امور يكديگر و مسئوليت مشترك در امر ادارة امور و تضامن است؛ يعني هر عضو جامعه خود را كفيل ساير اعضاء بداند و هركس در جهت تأمين و برآورده كردن نيازهاي ديگران و حفظ سلامت و مصالح جامعه بكوشد.

كفالت، در اصل به‌معناي ضميمه كردن چيزي به چيز ديگر است و از همين رو، به افرادي كه سرپرستي كودكي را بر عهده مي‌گيرند، كافل يا كفيل گفته شده است؛ زيرا در حقيقت او را به خود منضم مي‌كند. اين واژه در قرآن، هم به‌صورت ثلاثي مجرد (كفل) به‌معناي سرپرستي و بر عهده گرفتن كفالت و هم به صورت ثلاثي مزيد (كفّل ) به‌معناي انتخاب كفيل براي كسي به‌كار رفته است. نشانة جامعة ايماني، تكافل اجتماعي و مواسات اهل ايمان با يكديگر است. مواسات در لغت به‌معناي مساعدت و دستگيري، همياري و تعاون، برابر داشتن و غم‌خواري، و ياريگري و مددكاري به مال است. مواسات، معاونت ياران، دوستان، مستضعفان و مستحقان براي معيشت، و تشريك ايشان در قوت و مال است؛ يعني كسي را به مال خود برابر گردانيدن. مواسات كردن يعني ديگري را در تن و مال چون خود شمردن، ياري و غم‌خواري كردن با كسي در مال و جان و كسي را در چيزي همچون خويشتن داشتن (لغت‌نامة دهخدا). مواسات از مهم‌ترين وظايف مؤمنان در قبال يكديگر خوانده شده است. چنان‌كه خداوند در قرآن انسان را حقيقتي ملكوتي معرفي مي‌كند كه احسن تقويم است و بايد به سوي حقيقت خود بازگردد و در زندگي با تلاش و مبارزه در سير به سوي مقصد حقيقي گام بردارد: «به‌يقين كه انسان را در بهترين هيئت آفريديم؛ آن‌گاه او را به پايين‌ترين پايين‌ها فرود آورديم»؛ (تين:4ـ5).

چنان‌كه انسان در اين مرتبة نازل بماند، جز خسران بهره‌اي ندارد: «سوگند به زمان كه انسان در خسران است»‌(عصر:1ـ2).

نتيجه گيري

در زمينة تربيت اخلاقي براي تحقق وظايف فردي در جامعه، توجه به اصولي كه از آنها ياد شده است، لازم و ضروري است. تربيت اخلاقي و ارتباط آن با اين اصول، ارتباطي دوسويه است؛ زيرا اگر فردي طبق اين اصول تربيت شود، در زمينة تربيتي و اخلاقي ساخته شده و آمادگي پذيرش و تحمل هرگونه مشكلي را خواهد داشت. بر اين اساس، اصل اول افراد را به سوي يگانگي خدا دعوت مي‌كند و اينكه حدود الهي براي همگان بايد يك‌سان رعايت شود و برتري براي ديگران و يا تساهل و تسامحي وجود ندارد. زندگي بايد تعادل خود را حفظ كند. چنانچه از اصل تعادل در زندگي پيامبر(ص) برمي‌آيد، آن حضرت در هيچ زمينه‌اي از حد اعتدال بيرون نبوده است. اصل زهد، نشانگر آن است كه از دنيا به اندازة نياز استفاده شود تا تعادل زندگي هميشه برقرار باشد و اين نشانة پيوستگي اصول به يكديگر است.

تربيت اخلاقي در زمينة وظايف اجتماعي نيز اصول يازده‌گانه‌اي را دربرمي‌گيرد كه اين اصول با تربيت اخلاقي ارتباطي دوسويه داشته و همچنين با اصول تربيت فردي، رابطة دوجانبه‌اي دارد؛ بدين‌گونه‌كه رعايت هركدام از اصول فردي و اجتماعي، انسان را به رعايت ساير اصول نيز ملزم مي‌دارد. بر اين اساس، در سيرة اجتماعي رسول خدا(ص)، اصل رفق و مدارا و نرم‌خويي با مردم و دوري از هرگونه درشت‌خويي و خشونت، سازنده‌ترين عنصر در اصطلاح جامعه و مناسبات اجتماعي بوده است، اين اصل با اصل حريت كه در اصول فردي مطرح گرديد، رابطة تنگانگي دارد.

منابع

نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح، علي‌نقي اصفهاني، (فيض الاسلام)، تهران، سراي اليد، 1351.

آذربايجاني، مسعود و ديلمي، احمد، اخلاق اسلامي، قم، معارف، قم، چ شانزدهم، 1382.

آل‌اسحاق خوييني، علي، اسلام از ديدگاه دانشمندان جهان، قم، دفتر تبليغات اسلامي، 1370.

آمدي تميمي، عبدالوحد، غررالحكم و درالكم،‌بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، 1407 ق.

آموزگار، محمدحسن، تربيت از ديدگاه اسلام، تهران، بنياد تعليم و تربيت، 1361.

آيتي، محمدابراهيم، تاريخ پيامبر اسلام، تهران، دانشگاه تهران، 1369.

آيينه وند، صادق، تاريخ اسلام، تهران، معارف، 1382.

ابراهيميان، حسين، پايان نامه كارشناسي ارشد، دانشگاه تربيت مدرس، تهران، 1385.

ابطحي، سيدمصطفي، روش‌هاي نيكو در معاشرت، قم، راسخون، 1379.

ابن سينا، رسائل حكميه، قم، بيدار، 1365.

حراني، ابن شعبه، تحف العقول عن آل‌الرسول، ترجمة، احمد جنتي عطايي، قم، علميه اسلامية، 1296 ق.

ابن منظور، جمال‌الدين محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دارالحياء التراث العربي، 1408 ق.

احمدي، احمد، اصول و روش‌هاي تربيت دراسلام، تهران، نشر جهاد دانشگاهي، 1368.

احمدي، عمار، پايان‌نامه كارشناسي ارشد، تهران، دانشگاه تهران، 1385.

ارفع، سيدكاظم، سيره عملي اهل بيت(ع) و حضرت محمد(ص)، تهران، موسسه تحقيقاتي و انتشاراتي فيض كاشاني، چ چهارم، 1371.

اصفهاني، علي‌نقي، (فيض الاسلام)، بنا درالحار؛ خلاصه بيست و پنج جلد كتاب بحار الانوار، قم، فقيه، 1353.

اقبال لاهوري، محمد، كليات اشعار، بامقدمه احمد سروش، تهران، كتابخانه سنايي، 1343.

امام خميني، چهل حديث، تهران، مركز نشر فرهنگي رجاء، 1376.

امينيان، مختار، مباني اخلاق اسلامي، قم، بوستان كتاب، 1375.

انصاريان، حسين، نظام تربيت در اسلام، قم، ام‌ابيها، 1376.

اوسطي، حسين، «پيامبر(ص)، خلق عظيم، ميقات، ش 56، 1385.

جمعي از محققان، رسايل اخوان الصفا و خلان الوفاء، قم، المكتب الاعلام الاسلاميه، 1405 ق.

حافظ، ديوان اشعار، تهران، جاويدان به هتمام ابوالقاسم انجمي شيرازي، 1358.

حاكم نيشابوري، مستدرك، بيروت، دارالمعرفة، 1406 ق.

حكيمي، محمدرضا، محمد و علي، الحياة، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1371 ـ 1377 ش.

داودي، محمد، سيره تربيتي پيامبر(ص) و اهل بيت(ع): تربيت ديني، قم، مؤسسه پژوهشكده حوزه و دانشگاه، 1382.

دلشاد تهراني، مصطفي، سيره نبوي، وزارت تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، دفتر اول و دفتر دوم.

ديلمي، ابومحمد الحسن‌بن محمد، ارشاد القلوب، بيروت، مؤسسة الاعلمي المطبوعات، 1398 ق.

راغب اصفهاني، حسين‌بن محمد، المفردات في غريب القرآن، تهران، المكتبة المرتضويه، 1373 ق.

سيوطي، جلال‌الدين عبدالرحمن، جامع صغير في احديث البشر النذير، بيروت، دارالفكر، 1401.

شبر، سيدعبدالله، تفسير قرآن العظيم، بيروت، بي‌نا، 1403.

طباطبائي، سيدمحمدحسين، سنن النبي (راه و رسم زندگي پيامبر اعظم(ع)، ترجمة محمدهادي فقهي، قم، انديشه هادي، 1385.

طبرسي، حسن‌بن فضل، قم، مكارم الاخلاق، مؤسسه النشر الاسلاميه، 1414 ق.

طوسي، محمدبن حسن، التبيان في تفسير القرآن، بيروت، دارالاحياء التراث العربي، 1409.

فيض‌كاشاني، محسن، المهجة البيضاء، تصحيح و تعليق علي‌اكبر عفاري، قم، دفتر انتشارات اسلامي، 1403 ق.

فيض كاشاني، ملامحسن، تفسير صافي، تصحيح حسين اعلمي، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، 1402.

قمي، عباس، سفينة البحار، قم، انتشارات و چاپ نجف، 1355 ش.

كليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، بيروت، دارالاضواء، 1405 ق.

مجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1372 ش.

مطهري، مرتضي، تعليم و تربيت در اسلام، تهران، صدرا، 1362.

مطهري، مرتضي، سيري در سيره نبوي، تهران، صدرا، 1377.

نوري، حسين، مستدرك الوسايل، قم، تحقيق و چاپ مؤسسه آل‌البيت(ع) 1408.

يعقوبي، احمد بن ابي‌يعقوب، تاريخ يعقوبي، تحقيق مهنّا، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، 1413 ق.